

هو العليم

تداخل اسباب و مسببات (۵)

دیدگاه مرحوم آقاضیاء عراقی

سلسله دروس خارج اصول فقه - باب مفاهیم -

جلسه بیست و هشتم

استاد

آیة الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی

قدس الله سره

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم
بسم الله الرحمن الرحيم

تبیین نظر مرحوم آقاضیاء در بحث تداخل

اسباب

تقسیم بندی مرحوم آقاضیاء بر اساس امکان

تکرر جزاء

مرحوم آقاضیاء در بحث تداخل و عدم تداخل

اسباب، مطلب را تقسیم می کنند به مواردی که جزاء

سنخاً متحد است مع تعدد الشروط به حیثی که

لايمكن تعدد الجزاء، و به مواردی که جزاء سنخاً

متحد است مع امکان تعدده و تکرره.

در صورت اول به «إِذَا خَفِيَ الْإِذَانُ فَقَصِّرْ» و

«إِذَا خَفِيَ الْجِدْرَانُ فَقَصِّرْ» مثال می زنند و

می فرمایند که چون اجماع بر عدم تکرر صلاة

هست، در اینجا چه باید کرد؟ اجماع هست بر اینکه

نماز وجوداً و مرتبهً تکرار پیدا نمی کند؛ وجوداً به

این معنا است که خود جزاء در مرحله دوم تکرار

بشود، مرتبهً یعنی تکرار صلاة تأکد پیدا کند و متأكد

بشود و استحبابش بیشتر بشود. در اینجا این طور نیست، چون وقتی که جدران مخفی بشود و صوت اذان هم مخفی بشود، دیگر صلاة قصر واجب است، دیگر صلاة قصر مؤکد که نداریم تا اینکه بگویند: بهتر این است که شما نماز را متأكداً قصر بخوانید. نه خیر، یک هم چنین چیزی نیست، بلکه یک وجوب می آید و آن وجوب صلاة مقصوراً است.^۱

نقد مرحوم آقاضیاء بر مرحوم آخوند در جمع «إذا خفی الاذان فقصر» و «إذا خفی الجدران فقصر»

در اینجا ایشان می فرمایند که مرحوم آخوند یکی از آن چهار وجهی را که ذکر می کنند این است که هر کدام از شروط مفهوم دیگری را مقید می کند؛ یعنی در **إذا خفی الاذان فقصر**، این خفاء اذان مفهوم **إذا خفی الجدران** را مقید می کند، چون وقتی که مولا می گوید: **إذا خفی الجدران**، دیوارها و خانه ها دیده نشود، معنایش این است که هر شرطی غیر از این

۱. نهاية الأفكار، ج ۲، ص ۴۸۴.

شرط متحقق بشود، آن دیگر دخالت در قصر نمی‌کند و همین قدر که جدران دیده نشد، چه صدای اذان بیاید یا نیاید، چه عرفاً بگویند که از شهر خارج شده است یا نگویند، چه انسان از راه رفتن خسته بشود یا نشود، و جوب قصر ثابت می‌شود و هیچ کدام از این شروط دخالتی در وجوب قصر ندارند، بلکه آن چیزی که فقط در وجوب قصر دخالت دارد خفاء جدران است. ولی **إذا خفی الاذان** توسعه این مفهوم را تضییق می‌کند و آن را قید می‌زند و مقید می‌کند و می‌گوید: اگر دیوارها مخفی بشود نماز قصر است و اگر صدای اذان هم شنیده نشود نماز قصر است. پس ما با منطوق هر کدام از شروط، مفهوم شرط دیگر را تقیید می‌زنیم.

ایشان می‌فرمایند: از آنجایی که بین منطوق و مفهوم تلازم عقلی هست و انفکاک بین لازم و ملزوم عقلاً مستحیل است، بنابراین امکان ندارد که شما با منطوق یکی از شروط، مفهوم دیگری را تخصیص یا تقیید بزنید. به جهت اینکه آن ارتباط خاص بین مفهوم و منطوق، یک ارتباط عقلی است و آن دیگر دست من و شما نیست که بخواهیم آن مفهوم را

مضیق یا موسع کنیم؛ چون وقتی که این منطوق از ما سر می‌زند، لاجرم مفهومی به دنبال این خواهد آمد که آن دیگر به دست ما نیست تا اینکه مقیدش کنیم. شما خیلی هنر بخواهید انجام بدهید این است که خود این منطوق را کم و زیاد کنید، عام کنید، خاص کنید، مجمل کنید و مبین کنید، ولی دیگر به مفهوم راه ندارید! تلازم عقلی مفهوم و منطوق مثل تلازم عقلی بین صدا و وجود یک شخص در ورای جدار است.

شما فرض کنید که یک شخص دارد در اینجا راه می‌رود و صدایی از خودش ایجاد می‌کند یا دادی می‌زند، شما به دلالت عقلی متوجه می‌شوید که شخصی در این محوطه وجود دارد. چطور شما نمی‌توانید بین این دو فاصله بیندازید، در اینجا هم همین‌طور است؛ شما نمی‌توانید بین لازم و ملزوم فاصله بیندازید، نمی‌توانید قائل به افتراق بشوید، نمی‌توانید بین لازم و ملزوم جدایی بیندازید.

بنابراین این وجهی را که مرحوم آخوند برای رفع عویصه و مشکله تعدد شروط با امتناع تعدد جزاء

ذکر کرده‌اند وجه غیرموجه است، به جهت اینکه مفهوم، قابل مقید شدن به شیئی نخواهد بود، یعنی در واقع مفهوم به دست ما نیست، مفهوم یک ارتباط بین منطوق و لازم خودش است و آن ارتباط، ارتباطی است که دیگر به دست متکلم نیست تا اینکه بخواند آن را مضیق یا موسع کند.^۱

^۱ همان.

این قسمت از متن، سخن آقازیا است در جایی که امکان تکرار جزا وجود داشته باشد، در حالی که بحث ما مربوط به جایی است که امکان تکرار جزا نباشد. لذا جواب آقازیا همان سه ظهوری است که در ادامه بیان می‌شود. (محقق)

حالا ما چه کنیم؟ اینکه نشد، ایشان می‌فرماید: از آنجائی که خود جزاء دلالت بر صرف الوجود می‌کند و در اینجا تعدد جزا به عنوان صرف الوجود امکان ندارد؛ که البته بحثش گذشت که امکانش هست، به جهت اینکه ما در بحث صرف الوجود، قبلاً باید مسئله تعدد مطلوب و وحدت مطلوب را حل کنیم؛ اگر مولا بگوید که «اذا بُلَّتَ فتَوْضاً» در اینجا این صحبت است که وقتی بحث به عنوان صرف الوجود از انسان محقق شد، دیگر وضو بعد از وضو معنا ندارد، در اینجا این مسئله هست؛ اما اگر مولا گفت: «اذا بُلَّتَ فتَوْضاً و اذا بُلَّتَ ثانیاً فتَوْضاً ثانیاً» اینجا را چه می‌گویید؟ اگر یک بول کردی باید یک وضو بگیری، حالا اگر دوباره بول کردی دو تا وضو باید بگیری، یعنی وضوی بعد از وضو باید بگیری. آیا در اینجا باز قائل به استحاله تحقق صرف الوجود بعد از صرف الوجود می‌شوید یا نه در اینجا قائل نمی‌شوید؟ به جهت اینکه در اینجا دو امر وجود دارد و وقتی که دو امر در وجود داشت، دو تا مطلوب در اینجا هست و دو تا صرف الوجود در اینجا می‌خواهد، صرف الوجود اول تعلق می‌گیرد به امر اول، صرف الوجود ثانی تعلق می‌گیرد به امر ثانی؛ غیر از این است؟ اگر مولا بگوید: وقتی که موقع نماز ظهر شد باید نماز ظهر را بخوانی؛ بعد دوباره بگوید: وقتی که دوباره موقع نماز ظهر شد تو باید یک نماز دیگر هم بخوانی، در اینجا استحاله پیش نمی‌آید، دو تا صرف الوجود است که به دو امر تعلق گرفته است و اشکالی نیست. استحاله در آنجایی پیش می‌آید که ما مطلوب مان واحد باشد، آن

وقت صرف الوجود را بخواهیم متعدد اتیان کنیم؛ مطلوب واحد است یعنی یک امر بیشتر نداریم، یک امر شارع بر اتیان صلاة ظهر بعد از زوال، حالا ما آن صرف الوجود را اتیان کردیم و نماز خواندیم، اتیان بعد از اتیان یعنی چه؟ چون در اینجا مطلوب واحد است، پس با اتیان صرف الوجود آن مطلوب محقق شد، دیگر مطلوب بعد از مطلوب چه معنا دارد؟ وقتی که مولا می گوید: برو آب بیاور تا من سیراب بشوم، شما آب آوردی و مولا سیراب شد؛ سیراب شدن بعد از سیراب شدن دیگر معنی ندارد؛ چون منظور از آب آوردن، سیراب شدن مولا است. منظور از ریختن آب پای درخت این است که درخت سیراب بشود، شما آب زیادی بریزید می رود توی زمین، آب حرام می شود. بنابراین در جایی که مطلوب واحد است، این بحث می آید که با تحقق صرف الوجود، تکرر آن مستحیل است؛ اما اگر مطلوب، متعدد بود، مولا هم آب می خواهد برای سیراب شدن، و هم آب می خواهد برای مداوای سنگ کلیه ای که دارد، به صرف آب آوردن و سیراب شدن، آن مطلوب انجام نمی شود. می گوید: برو آب بیاور دوباره و ثانیاً؛ یا بگوید: آب بیاور برای سیراب شدن من و آب بیاور برای سنگ کلیه؛ الان شما یک لیوان آب آوردید و به مولا دادید، او خورد و سیراب شد، در اینجا مطلوب دیگری هست؛ دو تا لیوان دیگر باید برای مداوای آن درد بیاوری.

پس جناب شیخنا! استحالة تحقق صرف الوجود بعد از صرف الوجود در آن موردی است که مطلوب، مطلوب واحد باشد، و در ما نحن فیه قضیه مشکوک است، آیا مطلوب واحد است یا متعدد؟ قضیه این است. البته در ما نحن فیه چون اجماع بر این است که مطلوب واحد است، «إذا خفی الاذان فقصّر و إذا خفی الجدران فقصّر» در اینجا این بحث نمی آید. ایشان در اینجا اضافه و فقط به عنوان یک مطلب گذرا مطرح کردند، منتهی در مقام بعدی می گویند. این بحث در اینجا مسلم است در اینکه مطلوب، مطلوب واحد است و خود صرف الوجود به عنوان مطلوب واحد، لحاظ شده است ولو اینکه امر هم متعدد است. لذا در اینجا به دنبال چاره می افتیم که چه کنیم؟ وقتی که مطلوب واحد شد، پس این تعدد شروط را چه کنیم؟ آیا به شرط اول عمل کنیم و شرط دوم را کنار بگذاریم؟ یا اینکه به شرط دوم عمل کنیم اولی را کنار بگذاریم؟ یا به هر دو عمل کنیم؟ مطلبی که قبلاً گذشت، بحث در آنجائی بود که این تعدد شروط با هم منافات داشته باشند و اصلاً مرحوم آقا ضیاء متوجه این قضیه نشده است که در جایی که شروط، منافاتی نداشته باشند، ظهور قضیه شرطیه در استقلال در تأثیر، اقتضاء می کند که هر دو شرط باید اتیان بشود، مثل این که مولا بگوید: اگر عالم فقیه را دیدی باید او را اکرام کنی؛ بعد بگوید: اگر عالم فقیه اصولی را دیدی باید اکرام کنی. اگر عالم فقیه غیر اصولی دیدی، هنوز حکم وجوب اکرام نیامده است، اگر

نظر مرحوم آقاضیاء در باره ظهور «إذا خفی

الاذان فقصر» و «إذا خفی الجدران فقصر»

ایشان در اینجا سه ظهور و یا به عبارت دیگر دو ظهور را که یک ظهور هم خودش دو وجه دارد در اینجا بیرون می‌کشند:

ظهور اول

ظهور اول اینکه می‌فرمایند: هر قضیه شرطیه‌ای در استقلال در تأثیر، ظهور دارد. من باب مثال وقتی که می‌گوییم: **إذا خفی الاذان** قضیه شرطیه باطله در استقلال در تأثیر ظهور دارد. یعنی از اطلاق شرط، استقلال در تأثیر استفاده می‌شود. یعنی این خفای اذان در ایجاب قصر مستقل است؛ چه شرط دیگری

اصولی تنها را دیدی باز وجوب اکرام نیامده است؛ دو شرط اگر محقق شد آن موقع باید اکرام شود، صحبت در آن جایی است که این دو شرط با هم منافات داشته باشند، در آن جا بین این مسئله باید چه جور جمع کرد؟ اما اگر منافات نداشته باشند، مسلم این است که تعدد شروط در صورتی که جزا، جزای واحد باشد، اقتضاء می‌کند اجتماع بین هر دو را؛ اما اگر جزا متعدد بود، اشکال ندارد، شما به این شرط یک جزا را اتیان می‌کنید و به آن شرط هم جزای دیگری اتیان می‌کنید و هم ایشان و هم مرحوم آخوند هر دوی اینها، این بحث را مطرح کرده‌اند. اصلاً در اینجا اشکال این است که بین دو قضیه «إذا خفی الاذان و إذا خفی الجدران» اصلاً جمع نمی‌شود کرد و در اینجا حتماً باید یک عنوان مشیر در نظر بگیرید؛ که البته مرحوم آقا ضیاء بنابراین فرض قضیه را مطرح کرده است؛ در حالی که می‌بایست برود جزء فروضی که در تعدد آن فروض، منافاتی با همدیگر نداشته باشد.

باشد یا شرط دیگری نباشد. این ظهور اول در قضیه شرطیه.

پس مقتضای این ظهور و استقلال در تأثیر در قضیه شرطیه این است که شرط دیگری در تأثیر به عنوان جزء العلة با این شرط جمع نشود. بنابراین اگر ما دو شرط داشته باشیم و این دو شرط مطلوب واحد را اقتضاء کنند، به مقتضای استقلال در تأثیر **كُلِّ مِنَ الشَّرْطَيْنِ** باید سبقت را به آن شرطی بدهیم که اول محقق می شود، چون آن جلوتر آمده است. و چون مستقل در تأثیر است بنابراین آن موجب قصر است، و اگر شرط بعدی بیاید آن شرط بعدی دیگر لغو خواهد بود. حالا اگر خفاء اذان زودتر برای شما پیدا شد آنجا باید نماز را قصر بخوانید، اگر خفاء جدران زودتر برای شما پیدا شد آنجا باید نماز را قصر بخوانید؛ چه شرط بعدی پیدا بشود و یا پیدا نشود. این لازمه استقلال در تأثیر است.

حالا اگر ما از این ظهور رفع ید کردیم و گفتیم:

نه خیر، جمله شرطیه ما ظهور در استقلال در تأثیر ندارد، این معنایش چیست؟ معنایش این است که

باید هر دو شرط با هم انجام بشود تا اینکه نماز قصر بشود، و اگر شرط اول محقق شد ما باید صبر کنیم تا شرط دوم هم بیاید و وقتی که شرط دوم آمد مجتمعاً مؤثر در قصر هستند؛ چون اگر ما بخواهیم از ظهور رفع ید کنیم و بین این دو شرط را جمع کنیم معنایش این است که اینها دیگر مستقل در تأثیر نیستند و وقتی مستقل در تأثیر نبودند مجتمعاً مؤثر هستند. یعنی هر کدام به عنوان جزء العلة مستقل هستند. پس اگر شرط اول آمد جزء العلة آمده است، بعد صبر می‌کنیم تا اینکه شرط دوم بیاید؛ وقتی که هر دو آمدند آن موقع نماز را قصر می‌خوانیم. این ظهور جمله شرطیه در استقلال در تأثیر. و ثمره رفع یدش هم این است که ایجاب می‌کند که هر دو شرط باید با هم باشند.

ظهور دوم

ظهور دیگری که ایشان در جمله شرطیه منعقد کردند این است که می‌فرمایند: جمله شرطیه باطلاقه در دخالت این عنوان خاص در تحقق جزاء ظهور دارد. دخالت داشتن عنوان خاص یعنی هم عنوان خفاء اذان در تحقق آن دخالت دارد و هم عنوان خفاء

جدران. یعنی جمله شرطیه و قضیه‌ای که معنون است به این عنوان می‌گوید که این عنوان من، مثلاً این عنوان خفاء اذان در تحقق جزاء دخالت دارد. آن جمله شرطیه هم همین حرف را می‌زند می‌گوید که من از تو کمتر نیستم، خفاء جدران که من باشم در تحقق این جزاء دخالت دارد. به موجب این دو عنوان باز باید بین این شرط و بین آن شرط را جمع کنیم، چون این عنوان می‌گوید که من دخالت دارم، آن عنوان هم می‌گوید که من دخالت دارم.

آن وقت از دخالت این دو عنوان، انحصار هر کدام از اینها هم به دست می‌آید؛ یعنی وقتی که این عنوان ظهور در دخالت داشته باشد، یعنی تأثیر در این عنوان منحصر است.

در ظهور اول که جمله شرطیه مستقل در تأثیر بود، جمله شرطیه نمی‌گفت که تأثیر در من منحصر است، می‌گفت که من مستقل در تأثیر هستم؛ چه شرط دیگری باشد یا نباشد. اشکال ندارد که آن شرط دیگر هم بیاید و تأثیر کند ولی من مستقل هستم، من نیازی به تأثیر با غیر ندارم تا اینکه غیر به

من ضمیمه بشود و هر دو با هم مؤثر واقع بشویم. اما این ظهور می گوید: تأثیر در من منحصر است، یعنی جمله شرطیه می گوید که فقط من باید باشم و دیگری نباید باشد، شرط دیگری نباید باشد. آن شرط دیگر هم همین را می گوید، می گوید که عنوان من دخالت در تأثیر دارد، نه عنوان دیگری. یعنی هر کدام از این شروط، شرط دیگری را نفی می کنند، و می گویند که عنوان من دخالت دارد، عنوان دیگر اینجا چه کاره است؟! خفاء اذان می گوید که در اینجا فقط من در تأثیر دخیل هستیم، خفای جدران نباید باشد. خفای جدران هم می گوید که من به عنوان خودم دخالت در تأثیر دارم و خفای اذان نباید باشد. پس این ظهور با آن ظهور اولی تفاوت پیدا می کند.

بنابراین باید بین این دو شرط جمع کنیم و طبق این ظهور می دانیم که بالأخره یکی از این دو شرط مؤثر نیست، هر دوی آنها که نمی تواند مؤثر باشد، چون جمع بین هر دو محال است و یکی از این دو باید مؤثر باشد پس باید از این ظهور رفع ید کنیم.

رفع ید از این ظهور به دو نوع است که یا بگوییم

که این دو عنوان در اینجا در دخالت **بعنوانه الخاص**

ظهور ندارند، بلکه اینها عنوان مشیر هستند، یعنی در اینجا یک شیء ثالثی شرط است و اینها حکایت از آن شیء ثالث می‌کنند؛ مثلاً آن شیء ابتعاد یک مسافت خاص است که آن در قصر دخالت دارد، ولی شارع از آن ابتعاد گاهی اوقات به خفاء جدران تعبیر می‌آورد و گاهی اوقات به خفاء اذان تعبیر می‌آورد اما اصل، آن ابتعاد خاص است. پس ما در اینجا به این وسیله بین تعدد شروط جمع کردیم.

راه دوم این است که از انحصار دست برمی‌داریم و می‌گوییم: اینکه گفتید جمله شرطیه ظهور در انحصار دارد می‌گوییم: نه خیر، منحصر نیست. وقتی که منحصر نشد، ثمره‌اش این است که هر کدام از این دو شرط زودتر اتفاق افتاد حق تقدم با آن است، چون می‌گوییم که منحصر نیست. این جمله شرطیه می‌گوید که من منحصر در تأثیر نیستم، اگر دیگری هم بود اشکال ندارد. آن جمله شرطیه هم می‌گوید که من منحصر در تأثیر نیستم که فقط من به این عنوان خودم مؤثر باشم اگر یک عنوان دیگری بود باز اشکال ندارد. بنابراین ثمره‌اش این است که هر

کدام از این دو عنوان زودتر اتفاق افتاد؛ اگر خفاء اذان زودتر اتفاق افتاد یا خفاء جدران زودتر اتفاق افتاد، حق تقدم برای آن می‌شود و دیگری کنار می‌رود. و چون خفاء اذان زودتر اتفاق می‌افتد بنابراین خفاء جدران کنار می‌رود. صدای اذان زودتر از دیدن دیوارها محو می‌شود؛ ممکن است که شما دو سه برابر دورتر هم بروید ولی هنوز دیوارهای شهر پیدا باشد.

تلمیذ: اذان که همیشه نمی‌گویند بلکه یک مواقع خاصی می‌گویند.

استاد: منظور مسافت است.

تلمیذ: خفاء جدران بیشتر غلبه دارد.

استاد: نه، مسافری که حرکت می‌کند حتماً موقع اذان که حرکت نمی‌کند. اگر این طور باشد پس شارع باید به مسافر بگوید که وقتی راه بیفتد که سر ظهر یا سر صبح باشد.

تلمیذ: اما خفاء جدران بیشتر واضح است.

استاد: می‌دانم، پس روی حساب شما اصلاً خفاء اذان گفتن شارع غلط است؛ معنایش این است دیگر!

تلمیذ: نه، عنوان مشیر باشد.

استاد: احسنت! اگر عنوان مشیر باشد پس خفاء جدران هم عنوان مشیر می‌شود. یعنی منظور شارع این است که این قدر از شهر دور بشوید که شأناً و تقدیراً اگر اذان بگویند صدایش به گوش شما نرسد؛

معنایش این است نه اینکه حتماً بگذارید سر ظهر بیرون بیاید. بلکه یعنی این قدر بیرون بیاید که موقع اذان گفتن صدای اذان را نشنوید.

ولی ما می‌خواهیم ببینیم که آیا در اینجا عنوان مشیر قصد شده یا نه. مرحوم آقاضیاء این را می‌خواهد بگوید؛ می‌خواهد بگوید که ما در مقام توجیه، یکی از توجیهاتی که می‌کنیم همین عنوان مشیر است که می‌گوییم: نه این شرط خفای اذان دخالت دارد و نه این شرط خفای جدران دخالت دارد، هر دوی اینها از یک ابتعاد مسافتی حکایت می‌کنند که اگر آن ابتعاد مسافت را به آن عرب بسیط بیابانی بگویند، نمی‌فهمد که چقدر باید دور شود.

لذا خیلی از این مسائلی که ما در شرع داریم، همه به خاطر رفع محذوریت است، نه اینکه خودش در این عنوان دخالت داشته باشد. من باب‌مثال در مورد جماعت می‌گویند: «إِذَا رَأَى الْإِمَامَ أَوْ يَرَى مَنْ يَرَى الْإِمَامَ؛ یا خودش امام را ببیند، یا کسی را ببیند که او امام را ببیند.» معنایش این است که صف‌ها متصل به هم باشد اما اینکه واقعاً خود شخص امام را

ببیند ملاک نیست. حالا اگر یک آدم قدکوتاه و
بندانگشتی بود که نه خودش امام را می‌بیند و نه
کسی را که او امام را ببیند می‌بیند؛ در اینجا اگر ما
بخواییم به این عنوان خاص عمل کنیم، اولاً این آدم
یک متری امام را که نمی‌بیند چون آدم‌های دو متری
جلویش هستند، ثانیاً شخصی که امام را ببیند را هم
نمی‌بیند، به خاطر اینکه فرض کنید در صف چندم
است و صف‌ها یک پیچ خورده است، بنابراین دیگر
این آدم یک متری نه خودش امام را می‌بیند و نه کسی
را که او امام را ببیند، می‌بیند؛ پس باید بگوییم که
نماز او باطل است! این دلیل که این طور نیست! این
عنوان مشیر است، یعنی اتّصال برقرار باشد. حالا
چطور به آن عرب این را بگویند؟! مثل سعودی‌ها
که آن پاسبان سر چهارراه سیصد متر با جماعت
فاصله دارد اما همین که موقع نماز جماعت می‌شود
همان‌جا در کنار آن تابلویی که ایستاده است اقتدا
می‌کند! در اینجا شارع می‌گوید که این نماز تو باطل
است، چون تو اتّصال نداری، و اتّصال باید برقرار
بشود.

ما عنوان مشیر زیاد داریم؛ من باب‌مثال در مسئله

هلال هم می‌توانیم بگوییم که بنا بر یک طرف قضیه اینجا هم عنوان، عنوان مشیر است. آن کسانی که قائل به طریقت هستند می‌گویند که در «صوموا

لرؤیته و أفطروا لرؤیته»^۱ یا «إذا مضى ثلاثون

یومًا فافطر أو صم»^۲ عنوان، عنوان مشیر است؛ یعنی

عنوانی است که حکایت می‌کند از اینکه هلال وجود

داشته باشد، حالا خودت بینی یا اینکه سی روز

گذشته باشد. اینها دیگر مسئله‌ای نیست. البته این بنا

بر طریقت است. اما در طرف دیگر قضیه اگر ما این

«صوموا لرؤیته و أفطروا لرؤیته» را از باب

موضوعیت گرفتیم نه از باب طریقت، دیگر عنوان،

عنوان مشیر نیست و این دخالت عنوان خاص است؛

یعنی خود عنوان خاص در اینجا دخیل است.

إن شاء الله اگر یک وقت بحث رؤیت هلال را

کردیم، در آنجا هم این مسئله را مطرح می‌کنیم؛

خلاصه قضیه بی‌هیچ هم نیست!

حالا در اینجا مرحوم آقاضیاء می‌گویند که ما در

۱. وسائل الشیعة، ج ۱۰، ص ۵۲۵.

۲. رجوع شود به وسائل الشیعة، ج ۱۰، ص ۲۶۲.

اینجا چه کنیم؟ اگر بخواهیم بگوییم ظهور قضیه شرطیه در عنوان خاص است و جمع بین این دو عنوان هم در عرض واحد - نه در طول، البته بحث طول و عرضش را هم الآن می‌گوییم - امکان ندارد، در این صورت باید از انحصار دخالت عنوان خاص رفع ید کنیم. حالا یا باید بگوییم که عنوان مشیر است و به این وسیله جمله شرطیه را از ظهور در انحصار خارج کنیم یا اینکه بگوییم: منحصر نیست، منحصر که نشد یعنی اگر یکی از اینها سبقت بگیرد کفایت می‌کند چون دیگر عنوان خاص منحصر نیست. یعنی این ظهور در انحصار دخالت عنوان خاص را برمی‌داریم، یعنی اگر یک عنوان دیگری مقدم بر این عنوان هم آمد، آن اولویت دارد، و خصوص این عنوان خاص دخالت در تأثیر ندارد، و خصوص عنوان خاص دیگر هم دخالت در تأثیر ندارد. بنابراین اگر ما این دو قضیه شرطیه را از این ظهور در انحصار دخالت عنوان خاص برداشتیم معنایش این می‌شود که هر کدام از این دو زودتر تحقق پیدا کردند همان برای وجوب قصر کفایت می‌کند.

این دو ظهوری که در اینجا بود، و ما ظهور دوم را تقسیم کردیم به دو ظهور که می‌شود سه ظهور.^۱

مرحوم آقاضیاء کدام ظهور را ترجیح می‌دهد؟

بعد ایشان می‌فرمایند: حالا از این سه ظهور کدام مقدم است؟ از کدام یک از این دو ظهور یا به عبارت دیگر سه ظهور رفع ید کنیم؟

ایشان می‌فرمایند که دومی متعین است که بگوییم ما از ظهور جمله شرطیه در دخالت عنوان خاص دست برمی‌داریم. یعنی می‌گوییم این عنوان در جمله شرطیه عنوان مشیر است؛ یعنی این تعدد شرط به عنوان مشیر از یک شرط اصلی و یک سبب اصلی حکایت می‌کند که آن شرط و سبب اصلی دخالت در وجوب قصر دارد. بنابراین هر کدام از این شرط‌ها که محقق بشوند آن شرط اصلی محقق شده است چون اینها حکایت از آن می‌کنند دیگر.

آن وقت در اینجا آن ظهور جمله شرطیه در استقلال محفوظ می‌ماند یعنی جمله شرطیه ظهور در استقلالش را دارد. چطور استقلال دارد؟! مگر ما

۱. نهاية الأفكار، ج ۲، ص ۴۸۴.

نمی‌گوییم که هر شرطی مستقلاً مؤثر است، بنابراین اگر یکی از این شرطها زودتر انجام شدند این مستقل در تأثیر است و نباید منتظر بماند تا شرط دیگر ضمیمه بشود تا اینکه مؤثر بشود. پس اگر ما دست از ظهور انحصار در دخالت عنوان برداشتیم، ظهور قضیه شرطیه در استقلال به حال خودش باقی می‌ماند ولی اگر ما دست از ظهور جمله شرطیه در استقلال برداشتیم، در اینجا انحصار دخالت در عنوان هم از بین می‌رود، پس بهتر این است که ما از این ظهور انحصار دخالت عنوان دست برداریم که می‌گویند: «الضرورات تقدر بقدرها».

پس حالا که ما ضرورت داریم که دست از یک ظهور برداریم، آیا بهتر است دست از ظهوری برداریم که موجب می‌شود فقط دست از یک ظهور برداشته شود، یا دست از ظهوری برداریم که با دست برداشتن از آن ظهور، دست از ظهور دیگر هم برداشته می‌شود؛ یعنی از دو تا ظهور دست برداشته می‌شود؟ حقّ تقدم با کدام است؟ اینکه ما گفتیم دست از ظهور جمله شرطیه در استقلال برداشتیم، یعنی چه؟ یعنی باید هر دو شرط با یکدیگر باشند تا

اینکه جزاء محقق بشود. پس دست از ظهور جمله شرطیه در انحصار در دخالت عنوان هم برداشته می‌شود و آن هم از بین می‌رود؛ چون انحصار در دخالت عنوان این است که این شرط می‌گوید که عنوان من باید محقق بشود تا اینکه مؤثر واقع بشود، آن شرط هم می‌گوید که باید عنوان من محقق بشود تا اینکه شما صلاة را قصر بخوانید. اگر ما گفتیم جمله شرطیه ظهور در استقلال ندارد، ظهور در استقلال نداشتن یعنی هر دو شرط باید با هم باشند، بنابراین این طرف قضیه هم خراب شد و دیگر انحصار در دخالت عنوان هم از بین می‌رود و دو عنوان منحصر نیستند، چون هر دو عنوان باید با هم باشند تا اینکه وجوب قصر بیاید.

پس ما دست از دو ظهور برداشتیم، نه یک ظهور. یعنی دست برداشتن از ظهور جمله شرطیه در استقلال، لازم می‌گیرد که شما دست از ظهور در جمله شرطیه در انحصار دخالت عنوان هم بردارید، و وقتی که امر دائر می‌شود که ما دست از یک ظهور برداریم یا دست از دو ظهور برداریم، حق تقدم با این

است که بگوییم: ما از آن انحصار در دخالت عنوان دست برمی‌داریم تا اینکه جمله شرطیه ظهور در استقلال در تأثیرش باقی بماند. این مطلب ایشان بود.^۱

اشکال استاد بر نظر مرحوم آقاضیاء

اشکالی که در اینجا وارد می‌شود این است که ما در این طرف قضیه قبول داریم که اگر شما دست از ظهور در استقلال شرط در تأثیر بردارید، این موجب می‌شود که ظهور جمله شرطیه در انحصار دخالت عنوان هم از بین برود، و دیگر عنوان منحصر نیست. یعنی چه این عنوان و چه عنوان دیگر هر کدام که باشد مسئله‌ای نیست. بنابراین وقتی که مسئله‌ای پیدا نشد در این صورت بین هر دو عنوان هم اگر جمع بشود دیگر اشکال ندارد؛ چه این عنوان و چه عنوان دیگر.

ولی صحبت در این است که چرا شما می‌گویید: اگر دست از انحصار در دخالت عنوان برداشتید جمله شرطیه در استقلال در تأثیر باقی می‌ماند؟!!

۱. همان، ص ۴۸۵.

در صورتی که اگر ما دست از انحصار در عنوان برداشتیم معنایش این است که هر کدام از این دو شرط که زودتر انجام بگیرد تأثیر را ایجاب می‌کند. وقتی که ما دست از انحصار دخالت عنوان برداشتیم، یعنی این عنوان خاص دخیل نیست و اگر یک عنوان دیگر هم باشد باز کافی است، این شرط هم می‌گوید که این عنوان خاص من دخالت ندارد و اگر یک عنوان دیگر باشد باز کافی است. معنایش این است که اینها می‌گویند: هر کدام از این دو عنوان زودتر اتفاق افتادند دیگر صلاة مقصور می‌شود.

ما سراغ استقلال در تأثیر می‌آییم و می‌گوییم: جناب شیخنا وقتی که شما می‌گویید: هر کدام از اینها که زودتر تحقق پیدا کردند مستقل در تأثیر هستند، آن شرط دیگر در اینجا چه می‌شود؟! آیا شما شرط دیگر را لغو می‌دانید؟! اگر شرط دیگر را لغو بدانید بنابراین اصلاً تأثیر را در آن منتفی کردید؛ چه برسد به استقلال در تأثیر یا عدم استقلال در تأثیر! در این صورت اصلاً شرط دیگر تأثیر ندارد تا برسیم به اینکه در تأثیر مستقل است یا مستقل نیست.

پس شما که می‌گویید: با أحد الشرطین هر کدام
مقدم بود جزاء محقق می‌شود، اگر خفاء اذان زودتر
از خفاء جدران محقق شد پس نماز را در آنجا باید
قصر بخوانید. صحبت در این است که در اینجا راجع
به خفاء جدران شما چه می‌گویید؟! آیا خفاء جدران
استقلال در تأثیر دارد یا ندارد؟! اگر بگویید دارد پس
کجاست؟! شما استقلال در تأثیر را به اولی دادید و
گفتید که اگر اذان مخفی شد این مستقل در تأثیر
است و شما باید نماز را قصر بخوانید! در اینجا شرط
دوم چه می‌شود؟! شرط دوم سرش بی‌کلاه می‌ماند!
آیا ظهور جمله شرطیه که می‌گویید مستقل در تأثیر
است فقط برای جمله شرطیه اولی است یا دومی هم
مستقل در تأثیر است؟! یعنی آیا فقط خفاء اذان در
اینجا مستقل در تأثیر است؟! دیگر خفاء جدران
مستقل در تأثیر نیست؟! این که با جمله شرطیه
منافات دارد! پس در اینجا بدون اینکه در ظهور
استقلال در تأثیر دست‌اندازی کنید شما نمی‌توانید از
ظهور انحصار در دخالت عنوان رفع ید کنید، چون
طبعاً آنجا هم خراب می‌شود.

پس هر کدام از این شرطها مستقل در تأثیر

نیستند؛ مستقل در تأثیر نبودن، به این معنا نیست که برای تأثیر نیاز به دیگری دارند، بلکه به این معناست که دیگری اصلاً از تأثیر می‌افتد و اصلاً بحث استقلال و عدم استقلال دیگر در اینجا مطرح نمی‌شود و اصلاً دیگر تأثیر در اینجا ندارد.

پس شما در اینجا چاره‌ای ندارید غیر از اینکه بگویید: هر دوی اینها عنوان مشیر هستند؛ نه استقلال در تأثیر دارند و نه در دخالت عنوان خاص خودشان انحصار دارند. اینها عنوان مشیر هستند و با عنوان مشیر این عویصه را دفع کنید. این اشکالی است که بر این کلام ایشان وارد می‌شود.

اشکال استاد به اشکال مرحوم آقاضیاء به

مرحوم آخوند

اشکال اول

اشکال دیگری که به مطلب ایشان وارد می‌شود در آن اشکالی است که به مرحوم آخوند وارد کرده‌اند. شما که می‌گویید: ما نمی‌توانیم با منطوق یکی از دو قضیه، مفهوم دیگری را قید بزنیم به خاطر اینکه بین مفهوم و بین منطوق تلازم است و تلازم از اختیار متکلم خارج است و هر لازمی ملزوم خودش

را لازم گرفته است، مولانا! اشکالی که وارد می‌شود این است که درست است که از نقطه نظر عقلی مفهوم، ملزوم برای منطوق است ولی سعه و ضیق مفهوم در اختیار متکلم است؛ اگر متکلم منطوق را عام بیان کند در نتیجه مفهوم خاص می‌شود، اگر منطوق را خاص بیان کند مفهوم عام می‌شود.

به چه دلیلی ما نمی‌توانیم با منطوق، یک مفهومی را مقید کنیم در حالی که مفهوم یک کلام نفسی است و کلام نفسی کلامی است که مراد متکلم است؟! و وقتی که مراد متکلم شد همان طوری که یک منطوق مراد متکلم است و اراده جدی دارد و اگر عام باشد ما می‌توانیم آن را با خاصی تخصیص بزنیم و اگر مطلق باشد آن را با قیدی مقید کنیم، همان طور مفهوم هم مراد متکلم است و کلام نفسی است پس می‌توان آن را تخصیص زد. ولی متکلم دو گونه کلام دارد؛ یک کلام را بیان می‌کند و یک کلام را بیان نمی‌کند. عدم بیان آن کلام، دلیل نمی‌شود که شما نتوانید آن را قید بزنید. این اشکال اول بود.

اشکال دوم

اشکال دوم اینکه اگر شما دو قید را پشت سرهم

در یک کلام بیاورید در آنجا چه می گوید؟! مثلاً اگر بگوییم: «إِذَا خُفِيَ الْأَذَانُ وَ خُفِيَ الْجِدْرَانُ فَقَصِّرْ» از شما می پرسیم که آیا متکلم می تواند در یک جمله دو قید و دو شرط را با همدیگر بیاورد یا نمی تواند؟ می تواند. مگر در آنجا نمی گوید که این دو منطوق با همدیگر جمع می شوند و یک مفهوم مضیقی را برای ما ایجاد می کنند؟! شما می گوید که اگر یکی از این دو شرط نبود مفهوم ما موسّع می شد، حالاً که یک شرط آمده است و ضمیمه شرط دیگر شده است مفهوم ما مضیق می شود.

حالا ما می گوییم که چه اشکال دارد دو شرط جدا جدا بیاید؟! چه فرقی است بین اینکه در قضیه ما دو شرط در کنار هم قرار بگیرند و یک مفهوم را ایجاد کنند یا اینکه دو شرط در دو قضیه مستقل داشته باشیم؟! وقتی که هر دو از متکلم صادر شده است و هر دو را متکلم قصد کرده است و چاره‌ای جز جمع بین این دو و معیت دادن بین این دو شرط نیست، ما الفرق بین اینکه دو شرط در یک قضیه باشند یا اینکه دو شرط در دو قضیه باشند؟! پس

اینکه شما بگویید: مستحیل است، این هیچ وجهی ندارد!

بله، اگر بعد از تمام این شرایط، بعد از تمام این مقارنات یک مفهوم درست شد آن موقع شما بخواهید مفهوم را از منطوق بگیرید و جدا کنید آن مستحیل است، و این را قبول داریم. اما صحبت در این است که اول باید توسعه و تضییق مفهوم مشخص بشود، آن موقع اگر ما مفهوم را از منطوق جدا کردیم بگویید محال است؛ ولی هنوز توسعه و تضییق مفهوم مشخص نشده است. چطور هنوز دایره مفهوم مشخص نشده است و شما توسعه و تضییق در این دایره را مستحیل می دانید؟! این هم اشکال دوم به اشکال ایشان که بر فرمایش مرحوم آخوند وارد کرده اند.

نتیجه گیری مرحوم آقاضیاء

بنابراین ایشان نتیجه می گیرند: وقتی که ما نتوانستیم رفع ید از ظهور جمله شرطیه را در انحصار دخالت عنوان بر رفع ید از ظهور جمله شرطیه در استقلال در تأثیر ترجیح بدهیم - مثل اینکه کسی بگوید: ترجیح بین این دو ترجیح بلا مرجح است و

ما این ترجیح را قبول نداریم، همان‌طور که الآن ما اشکال کردیم بر این مسئله و گفتیم: رفع ید از انحصار، موجب رفع ید از استقلال تأثیر هم خواهد شد، بلکه اصلاً تأثیر را برمی‌دارد، چه برسد به اینکه استقلال و عدم استقلال در تأثیر را بردارد! - مقتضای قاعده جمع بین هر دو شرط است. یعنی هر دو شرط باید در اینجا جمع بشود؛ یعنی وقتی که شرط اول انجام گرفت ما باید صبر کنیم تا شرط دوم هم انجام بگیرد، چون هنوز بقاء اشتغال تکلیف بر ذمه ما هست.

من باب مثال وقتی که شما از منزلتان بیرون می‌آید بر ذمه شما نماز کامل است و وقتی که می‌رسید به جایی که صدای اذان را نمی‌شنوید و در حدّ ترخص شک می‌کنید، در اینجا استصحاب اجازه نمی‌دهد که نماز را قصر بخوانید تا اینکه به جایی برسید که دیوارها را نبینید. و در مراجعت از سفر هم همین‌طور است، ذمه ما اشتغال به قصر دارد، اگر شما آمدید و آمدید و رسیدید به یک جایی که دیوارها را دیدید، آیا وقتی که دیوارها را دیدید حدّ ترخص

است؟ نه، استصحاب اشتغال در قصر موجب می‌شود که باز هم جلو بیاید تا اینکه اذان هم آشکار بشود. پس در خروج از بلد و در دخول در بلد قضیه عکس می‌شود.^۱

ولیکن با این بیانی که ما عرض کردیم مسئله در اینجا از باب عنوان مشیر است و هر دوی اینها مشیر به یک عنوان ثالث هستند.

بله، اگر ما نتوانستیم در یک جا عنوان مشیر اخذ کنیم، در اینجا فرمایش مرحوم آقاضیاء که استصحاب اشتغال حکم تکلیفی قبل است محکم است.

این فرمایش ایشان در مقام اول که امتناع تعدد جزاء است. و مقام دوم در این است که تعدد و تکرر جزاء اشکالی نداشته باشد. این دیگر ان شاء الله برای جلسه بعد.

تلمیذ: آیا صلاة به جهات اربع مانند مانحن فیه است؟

استاد: آن که به مانحن فیه کاری ندارد و با این تفاوت دارد. در آنجا یک حکم است و یک تکلیف است و مطلوب هم مطلوب واحد است، ولی

۱. نهاية الأفكار، ج ۲، ص ۴۸۵.

به خاطر جهاتی اتیان آن مطلوب برای ما در وجود واحد غیرمقدور است. ما باید به خاطر رفع اشتغال ذمه و برائت ذمه این قدر آن مطلوب را انجام بدهیم تا یقین به برائت ذمه پیدا کنیم. آن به مانحن فیه مربوط نمی شود.

تلمیذ: آیا شرط می تواند تأکید شرط دیگر باشد؟

استاد: بله، می تواند.

تلمیذ: یعنی خود شرط هم تأثیر کند اما تأکید برای شرط دیگر باشد.

استاد: بله، مثلاً شرط را خاص بعد از عام می آورند، یا عام بعد از خاص می آورند. اینها شروطی است که خودش هم مؤکّد است. اما در مانحن فیه صحبت در آنجایی است که شروط ما شروطی باشند که با هم جمع نشوند.

تلمیذ: می توانیم بگوییم که خفای جدران اصل شرط است و خفای اذان را تأکید بر آن بدانیم.

استاد: اشکالش این است که خفای اذان زودتر از خفای جدران واقع می شود. مگر اینکه شما در اینجا بحث را روی بحث عرفی ببرید؛ حالا یا بگویید عنوان مشیر است - در اینجا در واقع عنوان مشیر است - یا اینکه یک طور دیگر مسئله را حل کنیم، مثلاً بگوییم: اصلاً منظور از خفاء جدران، خفاء جدران واقعی نیست، به شکلی که به هیچ وجه حتی

هاله‌ای از دیوار هم دیده نشود، بلکه دیدن دیوار در خفاء جدران این گونه است که شما واقعاً این دیوار را نبینید. اگر قرار است که واقعاً یک دیوار را نبینید، دیگر با خفاء اذان فرقی نمی‌کند. در این صورت هر دوی اینها از یک قضیه حکایت می‌کنند که عنوان مشیر هم همین است. عنوان مشیر در آنجایی است که هر دوی اینها در عرض همدیگر حکایت از یک جهت می‌کنند.

ولی اگر ما نتوانستیم در اینجا عنوان مشیر به دست بیاوریم، یعنی جامع بین هر دو را اصلاً نتوانستیم پیدا کنیم، در این صورت باید هر دوی این شروط محقق بشود تا ذمه ما بری بشود. من باب مثال شارع می‌گوید که اگر در ماه مبارک رمضان افطار کردیم باید یک کفاره بدهیم و یک بنده آزاد کنیم، بعد قبل از اینکه این بنده را آزاد کنیم، ظهار هم کردیم، آن وقت مسئله اینجا مطرح می‌شود که این دو موجب کفاره چطور باید جمع شوند؟! در اینجا باید گفت که این دو تا اصلاً با هم جمع نمی‌شوند. در اینجا دیگر ما اصلاً عنوان مشیر را نمی‌توانیم پیدا کنیم، چون کفاره ظهار یک مسئله است، کفاره صوم

یک مسئله دیگر است، و اصلاً نمی‌توان بین این دو را جمع کرد.

مگر اینکه بخواهیم بنا بر آن وجوه بعیده جمع کنیم و بگوییم که در مورد کفارات، منظور یک تنبّه و یک گوش مالی است که هم کفاره صوم و هم ظهار موجب آن گوش مالی می‌شود، و آن چیزی که گوش مالی را ایجاب می‌کند آن عنوان مشیر است؛ یعنی ما به عنوان یک امر مبهم ایجاب می‌کنیم، نه به عنوان یک امر مشخص.

در مورد خفاء اذان و خفاء جدران عنوان مشیر خیلی مشخص است، ابتعاد و دور شدن از بلد به یک حدی که این دو شرط حکایت از آن ابتعاد بکند. اما در بعضی جاها عنوان مشیر گرفتن خیلی سخت است. یعنی انسان جامعی بین هر دو شرط پیدا کند که آن جامع سبب اصلی برای جزاء باشد؛ در اینجا دیگر به هر دو شرط باید عملکرد و مشخص است که باید دو شرط انجام بشود.

تلمیذ: با توجه به اختلاف بُعد بین خفای اذان با خفای جدران چگونه می‌توان عنوان مشیر گرفت؟

استاد: ما اول در خفاء جدران تصرف می‌کنیم و می‌گوییم: منظور از خفاء جدران، خفاء عرفی

جدران است نه خفاء واقعی. در خفاء واقعی مثلاً وقتی شما از قم که به طهران می‌روید هنوز ده فرسخ مانده تا به طهران برسید - ده فرسخ هم بیشتر - ساختمان‌ها و دیوارهای طهران را می‌بینید، مشخص است که دیگر ده فرسخ حدّ ترخص نیست. پس خفاء جدران می‌شود خفاء جدرانی که واضح و مشخص باشد؛ آن هم با حدّ اذان تقریباً یک اندازه درمی‌آید. وقتی که یک‌اندازه شد، آن وقت برای ابتعاد مسافت عنوان مشیر می‌شود.

تلمیذ: اذان، اذان معمولی با صدا است یا با بلندگو؟

استاد: آن موقع که بلندگو نبوده است!

تلمیذ: هر زمانی نسبت به خودش مسئله متفاوت می‌شود.

استاد: این حرف‌ها یعنی چه؟! در آنجا که شارع

نمی‌تواند موضوع را تفاوت بدهد. موضوعات شارع برای همهٔ ازمنه عام است.

تلمیذ: در خود همین اذان بدون بلندگو، اگر در وسط روز گفته بشود زود مخفی می‌شود ولی اگر شب یا نصف‌شب باشد دیرتر مخفی می‌شود. آیا نباید یک حد وسطی را بگیریم و مثلاً بگوییم بین الطلوعین باشد؟

استاد: شارع که یک مسئله را مطرح می‌کند مثلاً

الآن حدی را تعیین کرده است، آن حد دیگر کم و

زیاد نمی‌شود. آن زمان از یک شهر، مثلاً مدینه پنج

قدم بیرون می‌آمدید دیگر صدایی را نمی‌شنیدید، نه

صدای هواپیمایی بود، نه صدای ماشینی بود، چیزی

نبود دیگر. فرض کنید شما از یک ده اگر یک کیلومتر دورتر بیاید با نصف شب اصلاً فرقی نمی‌کند. بله، یک وقت داد و بیداد و هوار است در اینجا شب و روز فرق می‌کند، اما آن موقع این حرف‌ها نبوده است. یعنی تمام این چیزها منزلت به زمان خود شارع است. باید ببینیم که در زمان شارع قضیه چگونه بوده است. در آن زمان نصف‌شب و ظهرش دیگر فرقی نمی‌کرد، مسافت مشخص بود.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ